

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نېاشد تن من مېباد بدین بوم و بر زنده یک تن مېباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Iran's M.

انینه ایران

حسن بهگر
فرستنده: حمید محوی
۱۱ جنوری ۲۰۱۳

چرا جدائی بحرین به حق وانمود می شود؟

این روزها مسأله جدائی بحرین به بهانه های گوناگون در گوشه و کنار مطرح می شود، ظاهراً به قصد تطهیر نظام پیشین و احتمالاً محض زمینه سازی برای تجزیه کشور. لحن غالب صحنه گذاری بر جدائی است تحت این عنوان که کار از دست ما خارج شده بود و چاره ای نبود. در این میان مخالفت با تجزیه را به آقای محسن پزشکیور که در مجلس نطق کرد، محدود و منحصر می کنند و چنین وانمود می نمایند که فقط حزب پان ایرانیست مخالف تجزیه بحرین بوده است و دیگران شاهد ساکت و صامت ماجرا. نمونه جدید این گفتار را در برنامه «به عبارت دیگر» با شرکت آقای "رضا قاسمی" دیدیم که در زمان شاه معاون اداره نهم وزارت امور خارجه بوده و جدائی بحرین را منطبق با «حق تعیین سرنوشت» قلمداد می کند!؟

استدلال بی پایه

قاعدتاً بی پایه بودن این استدلال باید برای خود "رضا قاسمی" بیش از همه روشن باشد منتها شاید این سخنان را بنا به مصالحی بیان می کند. او خود باید بداند که طرح مقوله «حق تعیین سرنوشت» پس از جنگ دوم جهانی متوجه بود [۱] به کشورهای مستعمره و مقصود رهائی آنها از بند استعمار و تشکیل واحدهای سیاسی مستقل بود. بحرین مستعمره نبود بلکه جزیره ای بود که سالیان دراز بخشی از کشور ایران محسوب می شد و استان چهاردهم، کشور به حساب می آمد، اما به دلایلی که آقای "فانی" در این برنامه شمرد و آقای "قاسمی" پذیرفت، جدائی اش زیر فشار انگلستان انجام شد که قادر به تأمین مخارج نظامی حضور خود در خلیج فارس نبود و در نظر داشت فدراسیونی به نام امارات متحده عربی درست کند تا نفوذش را به این ترتیب در منطقه حفظ کند. جدائی بحرین از ایران درست هدفی عکس آنچه را که حق تعیین سرنوشت بدان نظر داشت، تعقیب می نمود و وسیله ای بود برای حفظ نفوذ استعماری انگلستان. باید از آقای قاسمی پرسید این چه حق تعیین سرنوشتی است که معکوس عمل کرده است؟ انگلستانی که حدود دویست سال پیش به بهانه مبارزه با دزدان دریائی قدم به منطقه گذاشت و خود سر دسته دزدان شد چه حقی داشت که برای دیگران تکلیف معین کند؟ آنها در روزگار ضعف و نزاری که قادر به تقبل مخارج پسمانده استعمارش هم نبود. اگر حقارت نظام گذشته نبود چه دلیل داشت که ایران به استعمار از کار افتاده ای که این همه از آن ستم کشیده بوده باز هم باج بدهد؟

قبول تجزیه بحرین نقض آشکار حق حاکمیت ملی ایران بر قلمرو کشور در جهت منافع انگلستان بود. اما آقای "قاسمی" با وجود آگاهی به این مسایل و در عین محدود کردن مخالفت ها به موضعگیری پزشکیور می گوید:

«تصمیمی بود که از پیش گرفته شده بود و همه بایستی به اصطلاح مطیع این تصمیم شاه می ماندند». او چنین استدلال می کند این تصمیم که براساس حق تعیین سرنوشت گرفته شد و راهی برای شاه نمانده بود مگر این که مثل صدام اقدام به لشکرکشی کند.

آقای قاسمی اقرار می کند که رفراندومی انجام نشد «چون که شیخ عیسی موافق نبود و انگلیس ها هم موافق نبودند و می گفت که این سنت می شود و فردا رفراندوم می کنند و ما را هم برمی دارند.» در مورد خیمه شب بازی به اصطلاح مراجعه به افکار عمومی هم شاهد بودیم زیر نظر سازمان ملل و در زمان دبیرکلی اوتانت، در عمل هر که را خواستند به نظرخواهی راه دادند و هر که را نخواستند ندادند. در این شرایط پیشبینی نتیجه کار مشکل نبود و ربطی هم به خواست ساکنان بحرین نداشت. می دانیم چگونه ایرانیان مقیم بحرین را به زور وادار کردند که شناسنامه ایرانی خود را باطل کنند و تابعیت بحرینی بپذیرند و اکثریت مردم شیعه مجبور شدند به یک حکومت سنی که از عربستان سعودی وارد شده بود، تن بدهند. این روش دو فرقه ای کردن یک کشور، اقلیت را بر کرسی فرمانروائی نشانند و باقی را به زور مطیع آنها کردن از شگردهای کلاسیک انگلستان است که شاید معروفترین نمونه اش عراق باشد. این نوع تقسیم قدرت راه هر نوع تحول به سوی دموکراسی را می بندد چون اقلیتی که با استبداد فرمان می راند آگاه است که دموکراسی یعنی حکومت اکثریت و هر نوع اصلاحی در این جهت امتیازات سیاسی اش را از او سلب خواهد کرد. دنباله کار را امروز در بحرین شاهدیم.

ماجرای فقط از آلت فعل بودن شاه در دستان حکومت انگلستان حکایت می کند و بس. از ما که گذشته، برای روشن شدن افکار نسل های حاضر و بعدی هم که شده، حقایق را لاپوشانی نکنید و رودربایستی با خاندان پهلوی را به کناری بگذارید و آنچه را بر سر ایران نگون بخت آمده است بازگو کنید. شاه لزومی نداشت به بحرین لشکرکشی کند، کافی بود مستقل باشد و مستقل عمل کند که نبود و نکرد. حداقلش رضایت ندادن به جدائی و همکاری نکردن با انگلستان بود. در صحنه جهانی می بینیم که چین، هنگ کنگ را که اجاره ۹۹ ساله بود با همه تکاپوی انگلستان به میهن باز می گرداند و هنوز در مسأله تایوان کوتاه نیامده است. سیاست خارجی چین یک نمونه می تواند باشد. فراموش نکنیم که تا همین چندی پیش تایوان در سازمان ملل به جای چین کمونیست نشسته بود. این ضعف شاه و حکومت دست نشانده او بود که گوش به فرمان اربابان خود در امور دیگران دخالت می کرد و به ظفار هم لشکرکشی می کرد ولی از دفاع از حقوق کشور خود عاجز بود. مخارج حفظ استبداد همین هاست و از کیسه ملت تأمین می گردد.

استدلال آقای "قاسمی" که این کار به بهبود روابط با همسایگان می انجامید نیز بی اساس و حتا مایه شگفتی است. اولاً اگر قرار باشد شما مملکت تان را تکه تکه به همسایگان تقدیم کنید احتمالاً رضایت آنها را جلب خواهید نمود. ولی تازه ما چنین نتیجه ای هم نگرفتیم چون اصلاً باج دادن رابطه شما را با کسی خوب نمی کند، فقط حریص ترش می کند برای باجگیری بیشتر. می بینیم که به عادت طرف بودن با سیاست تسلیم گرایانه شاه است که استعمار تا به امروز دست از تحریک همسایگان ایران برنداشتنه و حالا چند شیخ نشین کوچک در مورد جزایر ابوموسی و تنب بزرگ و کوچک هم که حاکمیت ایران بر آنها قبل از تشکیل امارات متحده و با موافقت فجیره تسجیل شده است، ادعاهائی مطرح می کنند و بر سر نام خلیج فارس هم اشکال می کنند و...

می بینیم مردم چگونه در بحرین قربانی می شوند و هویت خود را از دست داده و از حقوق اولیه خود محروم هستند. رسانه ها هم به رغم نتایج انواع تحقیقات بین المللی، آشوب ها را به تحریک جمهوری اسلامی نسبت می دهند تا هم اعتراض مردم را بی اعتبار جلوه دهند و هم بهانه جدیدی برای فشار بر مردم ایران دست و پا کنند. آیا اینست معنای حق تعیین سرنوشت؟

واقعاً چرا این سخنان گفته می شود؟

جز اینست که پاره پاره کردن ایران تحت عنوان حق تعیین سرنوشت منطقی جلوه داده شود و زمینه را برای تجزیه دیگری آماده گردد؟

فقط یک گروه مخالف بود؟

مسئله دیگر نادیده گرفتن مخالفت مردم ایران با جدائی بحرین است که چون در کشور دیکتاتوری حاکم بود و دهان ها دوخته شده بود، مجالی برای بروز پیدا نکرد. مخالفت با تجزیه را منحصر کردن به "محسن پزشکیور" از حزب پان ایرانیست با این نیت انجام می پذیرد تا بگویند که تنها مخالفان تجزیه بحرین «میهن پرستان افراطی» بوده اند. مگر هر کس تمامیت ارضی مملکت را طالب بود افراطی است؟ اگر این تمامیت از بین برود که اصلاً مملکتی باقی نمی ماند تا بر سر شیوه حکومت بین افراطیان و دیگران چون و چرا بشود.

این نوع حرف ها بی مایه و در حد برجسب زنی است. بد نیست بیابند روشن کنند که اصلاً موافقت با جدائی بحرین با قانون اساسی منطبق بود یا نبود؟ در مجلس شورای ملی که از صافی ساواک گذشته بود یک نفر حرف زد که باعث شد دیگر به مجلس راهش ندهند. آیا اجازه دادند که مردم ایران اظهار نظر کنند؟ مملکت را تجزیه کرده اند و به مخالفان آن اتهام افراط گرایی می زنند. خود شاه که مدعی بود ناسیونالیسم مثبت را اختراع کرده این دست و دلبازی ها را به حساب ایدئولوژی من درآوردی خودش می گذاشت. طرفه این که شاهی که پذیرفت در بحرین به اصطلاح به افکار عمومی مراجعه کند نه خود را ملزم به قانون اساسی کشوری می دانست که متعهد بود از تمامیت ارضی آن دفاع کند و نه به آرای مردم ایران مراجعه کرد. آریامهر، ایران را ملک طلق خود می دانست که از پدر قزاقش به ارث برده، مردم هم که رعایا بودند. با این بینش و روش پز هم می داد که اصلاحات ارضی کرده ام.

همان زمان در سال ۴۹ "داریوش فروهر" به جرم دادن یک اعلامیه خطاب به نخست وزیر کشور در مورد مسئله بحرین دستگیر شد و مدت سه سال به دلیل مخالفت با تجزیه کشور به دستور پادشاهی که برای حفظ تمامیت ارضی ایران سوگند یاد کرده بود، به زندان افتاد. "داریوش فروهر" و یارانش به ویژه "بهرام نمازی" صدمات فراوانی را در زندان متحمل شدند. در کتاب «میهمان این آقایان» به قلم "به آذین" شرحی از دیدار با آنان در زندان قصر آمده است. اعلامیه حزب ملت ایران که داریوش فروهر به خاطر آن به زندان رفت در چارچوب قانون اساسی و خطاب به رئیس دولت نوشته شده بود. فروهر می دانست که دیکتاتور هیچ اعتراضی را برنمی تابد و به همین جهت پس از انتشار اعلامیه کت و شلوار خود را پوشید و کراوات خود را زد و مانند همیشه منتظر مأموران ساواک شد و به زندان رفت و شجاعانه حبس خود را تحمل کرد تا شاه برود سر قبر کوروش خطابه بخواند که آسوده بخواب ما بخشی از کشور را مفت و مجانی به باد فنا دادیم. آن زمان هنوز باقی مانده اش را به دست خمینی نداده بود که حسابش با کورش صاف بشود.

از مخالفان دیگر ارتشبد "فریدون جم" از نزدیکان شاه بود که به گفته خودش هنگام تولد لیلا در مورد بحرین مورد سؤال قرار می گیرد و هنگامی که صریحاً می گوید در صلاحیت شاه نبود که اینکار را بکند در پاسخ مورد اهانت شاه قرار می گیرد.

از دیگر مخالفان تجزیه بحرین گروه کوچکی به نام «نیروی نهضت ملی ایران» بود که اینجانب و دوسه نفر از دوستان جبهه ملی در آن عضویت داشتیم که تن به سیاست صبر و انتظار "الهیاری صالح" نداده بودیم. "مصطفی شجاعیان" که از مبارزان نیروی سوم و از هواخواهان "خلیل ملکی" بود و با بسیاری از گروه های مخالف در تماس بود با گروه ما نیز همکاری داشت. "شجاعیان" به تاریخ معاصر ایران مسلط بود و در حال نوشتن کتاب انتقادی قیام جنگل بود؛ او را می توان چپی مستقل دانست که در قالب های چپ موجود آن زمان جا نگرفت. وی اولین روشنفکر

چپ بود که اشغال چکسلواکی توسط شوروی را در مجله جهان نو نقد کرد. باری او برای گروه ما جزوه ای مستدل و تند با عنوان «تجزیه بحرین خدمت به استعمار است» نوشت که شاه را مخاطب قرار داده و نوشته بود (نقل به مضمون) «طبق قانون اساسی شاه موظف به حفظ تمامیت ارضی است و برای آن قسم یاد کرده است اگر می خواهد رضایت مردم بحرین را در رابطه با حاکمیت خود به رأی بگذارد چرا این کار را درسراسر ایران نمی کند؟ چون می داند هیچ یک از مناطق ایران به حکومت فاسد و دیکتاتوری شاه رأی نخواهند داد.»

تا آنجا که می دانم جزوه یاد شده توسط گروه های دیگر از جمله گروه پیکار (با سازمان پیکار مجاهدین م ل اشتباه نشود) که "بهزاد نبوی" و چند نفر دیگر در آن فعالیت داشتند و با شعاعیان رابطه داشتند و همچنین گروه وابسته به "مهدی عراقی" تکثیر شد. در آن زمان گروه های اسلامی از مضامین ناسیونالیستی بهره برداری می کردند، کما این که هنوز هم می کنند. آیت الله "کاشانی" در مورد بازپس گرفتن بحرین چند بار سخنرانی کرد و اعلامیه داد. حاج "مهدی عراقی" هم با زیرکی همین خط را دنبال می کرد چنان که در مورد اطلاع دادن مسأله طرح کاپیتولاسیون به "خمینی" نیز همچنان که در خاطراتش ذکر کرده، نقش اساسی داشت.

تهیه ماشین تحریر و تایپ کردن جزوه و تکثیر آن توسط خود من صورت گرفت و به دستگیری ام انجامید. پس از تحمل چهارماه زندان انفرادی قزل قلعه و سه ماه عمومی زندان قصر، بدون این که نامی از "شعاعیان" یا کس دیگر برده شود، آزاد شدم و کس دیگری از گروه ما دستگیر نشد. در جزوه نامی از "مصطفی شعاعیان" نبود ولی نثر پخته آن ساواک را مظنون کرده بود که شیوه نگارش آن جزوه باید از نویسنده ای معتبر باشد. جزوه خطاب به خود شاه نوشته شده بود و ساواک برای آن که مبدا به دست افسران ارتش و یا سایر افرادی که دلبستگی ملی دارند برسد، از پیوست کردنش به پرونده من (با این وجود که به اصطلاح مدرک جرم محسوب می شد) احتراز کرد. در این رابطه من زیر فشار و شکنجه قرار گرفتم و در یکی از این کتک خوردن ها و کابل خوردن ها بود که استخوان جمجمه سر من صدمه دید و متورم شد. افزایش فشار ساواک بر زندانیان دیگری که دستگیر شده بودند، چشمگیر بود. مرگ "نیک داوودی" در اثر ضربات کابل و کتک گروهی که تازه باب شده بود، به دلیل قطع نخاع واقع شد و مرگ "سعیدی" در زندان و نابینائی یکی از چشم های "ناصر کاخساز" در آن زمان موجب سروصدای فراوانی درخارج از کشور شد و به داد من هم رسید. ساواک به سبب جراحی که داشتم و از ترس عواقبی که می توانست داشته باشد و نیز از آنجا که منفرد دستگیر شده بودم و سرنخی به دست نیامده بود، آزادم کرد.

احتمالاً کوشش های دیگری در مخالفت با جدائی بحرین صورت گرفته است که من از آن بی خبرم ولی متأسفانه در جناح چپ به جز "شعاعیان" مخالفتی از کسی ندیدم. این جناح که عدالت خواهی را پرچم مبارزه کرده بود به سبک آقای "قاسمی" اقدام شاه را منطبق با حق تعیین سرنوشت دانست و بدون آن که به پس پرده بنگرد بازپچه شوروی و امریکا و انگلیس شد.

نمی توان کسانی را که از گروه های مختلف با جدائی بحرین مخالفت کردند با محدود شمردن اعتراض به "پزشکپور" و دار دسته اش و با زدن برچسب افراط گرایی بی اعتبار کرد. آنها در مقابل استبدادی که دهان همه را بسته بود تا به مملکت چوب حراج بزنند، ایستادند. پایه حرفشان این بود که جدائی بحرین خلاف قانون اساسی است و کسی جز ملت ایران حق ندارد در این باب تصمیم بگیرد. این استدلال آن موقع معتبر بود و هنوز هم هست. آن دوره حکومت مستبد بود ولی مستقل نبود، این دوره هنوز مستبد است ولی مستقل. ولی مملکت مال ملت ایران است نه حکومت هائی که حقوقش را غصب می کنند. این ملت همراه به تجزیه کشور خواهد داد و به هر قیمت مانع تکرار فاجعه ای نظیر بحرین خواهد شد.

دوم جنوری ۲۰۱۳ استکهلم

۱- متأسفانه چندی پیش در برنامه آقای "بهرام مشیری" که به موضوع جدائی بحرین اختصاص داشت، یادی از "داریوش فروهر" نشد.

۲- برای شنیدن گفت و گو با آقای "رضا قاسمی" به اینجا اشاره کنید

http://www.bbc.co.uk/persian/tvandradio/2012/06/120621_hardtalk_reza_ghasemi.shtml

یادداشت:

[۱] تا جایی که تاریخ نشان می دهد، اصل "حق تعیین سرنوشت ملل" به دنبال سخنرانی معروف "لنین" زیر همین

عنوان به دنبال پیروزی انقلاب اکتوبر ۱۹۱۷ وارد مقولات سیاسی شده است.

اداره پورتال AA-AA